

همبستگی دین و دولت (= دین سالاری)

در شاهنامه فردوسی

اثر: دکتر عزیز الله جوینی

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

و تیمور مال میر

(از ص. ۲۳ تا ۶۱)

چکیده:

در شاهنامه، عنصر پادشاهی در آغاز برای پیروزی نیکی بر بدی تلاش می‌کند و وظیفه‌اش ایجاد نظم و نظارت بر آن بود و راستی و نظم، دین و راه یزدان تلقی می‌شد که پادشاه باید از آن محافظت می‌کرد و در مقابل هر چه آنرا به خطر می‌افکند به مبارزه برمی‌خاست اما از دوره گشتاسپ، تلقی که از دین نسبت به حکومت و جامعه بود دگرگونی بیشتری یافت و پادشاه باید دین را می‌آموخت و آنرا جزو ارکان اصلی حکومتش می‌ساخت.

واژه‌های کلیدی: دین، دولت، فره ایزدی، یزدان، دیو، اهریمن.

مقدمه:

در بخشهای نخست شاهنامه تا پادشاهی لهراسپ اشاره‌ها و توصیف‌ها در ارتباط میان پادشاهی و دین محدود است و به برشمردن ویژگی‌های شاه خوب مثل یزدان پرست بودن و یزدان شناس بودن پادشاه و یا از شاه نیک که دارای فره ایزدی است سخن رفته است (۳۴/۸۹، ۷۶/۴۳/۱) اشاراتی که به پیوند دین و دولت در آغاز شاهنامه هست بیشتر ناظر بر خاستگاه الهی قدرت است "در آغاز شاهان تکرار کننده اعمال خدایان بر زمین بوده و سپس با آنان شخصیتی مشترک پیدا کرده‌اند و در مرحله بعد، خود تجسم خدایان بر زمین شده‌اند و افسانه نژاد خدائی داشتن ایشان بدین گونه پدید آمده است" (مهرداد بهار، ۱۳۷۵، ص ۲۲۷) آنچه منوچهر گفته است: (۸/۱۳۵/۱)

همم دین و هم فره ایزدینست همم بخت نیکی و هم بخردینست
 با توجه به همین خاستگاه آسمانی و الهی قدرت بوده است منوچهر در حقیقت می‌گوید که شایستگی کسب قدرت را یافته است فره و دین داشتن پادشاه همان پاکی و پالودگی و خوب بودن اوست؛ از منابع اصلی شاهنامه، خداینامک پهلوی بوده است که در عصر ساسانی فراهم آمده و همراه ساختن موبدی و شهرباری از دیدگاه آنان نه تنها گناهی نبوده است بلکه عملکردی مثبت و نیک تلقی می‌شده است حتی این سخن جمشید که گفت: "همم شهرباری همم موبدی" (۶/۳۹/۱) خلاف تصور برخی محققان (علی رضا قلی، ۱۳۷۷، ص ۴۰ و باقر بهرام، ۱۳۷۴، ص ۱۲۴) به معنی بدست گرفتن یکباره تمام کانونهای قدرت نیست چون قدرت از آغاز به پادشاه واگذار شده است پس مراد از موبدی شهریار، دارا بودن صفاتی چون دینداری و پاکی است که در کسب و حفظ آن موبدان می‌کوشیدند همین اوصاف را موبدان عهد پرویز به او نیز اطلاق کرده‌اند: (۳۴۸۳/۲۱۷/۹)

که هم شاه و هم موبد و هم ردی مگر بر زمین سایه ایزدی
 صفت "پاکدینی" که کاوس در نامه به شاه مازندران بدان اشاره کرده است نیز

مترادف با مفهوم: موبدی شهریار است: (۶۴۲-۶۴۰/۱۱۰/۲)

زهرکس نیابی بجز آفرین	اگر دادگر باشی و پاک دین
زچرخ بلند آیدت سرزنش	وگر بدنشان باشی و بد کنش
زفرمان او کی گذر باشدی	جهاندار اگر دادگر باشدی

از همین روی جمشید تا هنگامی که شهریاری را با موبدی همراه کرده است شاهی نیک و ستوده است و برای از همین روی جمشید تا هنگامی که شهریاری را با موبدی همراه کرده است شاهی نیک و ستوده است. و برای مردم کشورش نیز پرسود است بعد از آنکه منی ورزید و به گونه‌ای ادعای خدائی یا همسانی با خداوند کرد فزه از او گسست و به عبارت امروزیین مشروعیت خود را از دست داد. دیو و اهریمن برای تباه کردن پادشاهی تلاش می‌کردند و سرکشی شاه و آلودگی او نیز به وسوسه همان دیو و اهریمن صورت می‌گرفت چنانکه ضحاک را دیو و ابلیس از راه بدر کرد و کاوس را نیز دیوی فریفت تا به یازندگان حمله کرد و تخت پادشاهی را به مخاطره افکند؛ مقابله با دیو و اهریمن و شاه ستمگر نیز از سوی یزدان حمایت و راهنمایی می‌شد همانگونه که سروش سیامک را از نیرنگ و حمله "دیو بچه" آگاه ساخت و کیومرث و هوشنگ را برای کین خواهی خون سیامک کمک و راهنمایی کرد؛ وقتی فریدون ضحاک را شکست داده بود و می‌بایست او را به دستوری سروش در دماوند کوه در بند کند؛ در باب کار خود گفت: (۴۵۰-۴۴۹/۷۶/۱)

که یزدان پاک از میان گروه	برانگیخت ما را زالبرزکوه
بدان تا جهان از بد اژدها	بفرمان گر زمن آید رها

عنصر پادشاهی در آغاز برای پیروزی نیکی بر بدی تلاش می‌کرد وظیفه‌اش ایجاد نظم و نظارت بر آن بود راستی و نظم، دین و راه یزدان تلقی می‌شد که پادشاه باید از آن محافظت می‌کرد و در مقابل هر چه آن را به خطر می‌افکند به مبارزه بر می‌خواست این نظم و راستی، دین خاصی با آداب و قوانین ویژه و منحصر نبود تا کسانی برای ادا و انجام آن کانون خاصی را ترتیب داده باشند و شاه نیز بخواهد آن

را از آن خود کند و همه قدرت را بدست بگیرد اگر هم کسانی به عنوان ارباب دین وجود داشت برای شاه همچون مشاوری تلقی می شد که راه نیک را به او نشان می داد تا شاه نیز در انجام دادن و پیشبرد آن بکوشد از این روی پادشاه نوعی هماهنگ کننده و ناظر بر احوال انسانها برای انجام وظیفه و خویشکاری آنان بود به گونه ای که هستی به هدف خود یعنی پیروزی نیکی و راستی منتهی شود بدین سبب بود که منوچهر می گفت: (۱/۱۳۶-۱۹-۲۳)

هر آنکس که در هفت کشور زمین	بگردد ز راه و بتابد ز دین
نماینده رنج درویش را	زبون داشتن مردم خویش را
برافراختن سربینشی و گنج	برنجور مردم نماینده رنج
همه نژد من سر بسر کافرنند	وز آهرمن بد کنش بدترند
هوانکس که او جز برین دین بود	زیزدان و از منشن نفرین بود

بدین سبب سخنان دیگری که از منوچهر نقل شده در باب پندهای او به فرزندش نوذر برای پذیرش دین موسی الحاقی است: (آقای جلال خالقی مطلق درباره الحاقی بودن آیات مورد نظر دلایل دیگری ذکر کرده اند که دقیق و منطقی است ایشان از منظری دیگر بدان نگریسته اند. «زرک» جلال خالقی مطلق: ۱۳۷۲، صص ۱۵۴-۱۵۶)

کنون نو شود در جهان داوری	چو موسی بیاید بپیغمبری
پندید آید آنگه بنخاور زمین	نگر تا نتابی بر او بر یکین
بدو بگرو آن دین یزدان بود	نگه کن ز سر تا چه پیمان بود

(۱/۲۴۸-۱۶۳۸-۱۶۴۱)

آیات پیش و پس این سه بیت که دارای اصالت به نظر می رسد به صورت زیر

است: (۱/۲۴۸/۱۶۳۷ و ۱۶۴۲)

نگر تا نتابی زدین خدای	که دین خدای آورد پاک رای
تو مگذار هرگز ره ایزدی	که نیکی ازویست و هم زو بدی

که با روح کلی بخشهای نخست شاهنامه توافق دارد. در آغاز شاهنامه، سازمان

اداری شاهنشاهی، پیچیدگی دوره‌های بعد را ندارد غالباً شاه رای و تصمیم اصلی را می‌گیرد و باقی افراد آن را اجرا می‌کنند. سیامک پسر کیومرث به دست دیو بچه کشته شد اما پسرش هوشنگ "نزد نیا چاه دستور داشت" و بعد از کیومرث بر تخت شاهی نشست اما طهمورث وزیر و دستوری داشت:

خینیده بهر جای شهرسپ نام	نزد جز بنیکی بهر جای گام
همه روز بسته ز خوردن دولب	بپیش جهاندار بر پای شب
چنان بر دل هر کسی بود دوست	نماز شب و روزه آیین اوست
سرمایه بداختر شاه را	در بسته بد جان بدخواه را
همه راه نیکی نمودی بشاه	همه راستی خواستی پایگاه
چنان شاه پالوده گشت از بدی	که تا باید از وفرة ایزدی

(۲۶-۲۱/۳۷/۱)

ابیات فوق نشان می‌دهد که دین در دوزة طهمورث برای پالوده کردن قدرت و برای راهنمایی شاه بکار می‌رفته و میان شاه و ارباب دین تفکیک می‌شده تا پایان دوره حکومت کیخسرو، نخستین کسی که همبستگی کامل و تمام دین و دولت را بنیاد نهاد کیخسرو بود، کیخسرو خلاف سنت کهن پادشاهی و دیدگاه پهلوانان درباره علت انتخاب لهراسپ به جانشینی خود به زال چنین پاسخ داد:

(۲۹۲۸-۲۹۲۰/۲۰۷/۵)

که یزدان کسی را کند نیک بخت	سزاوار شاهی و زیبای تخت
جهان آفرین بر روانم گواست	که گشت این سخنها بلهراسپ راست
که دارد همی شرم و دین و خرد	ز کردار نیکی همی بر خورد
نسیبیره جهاندار هوشنگ هست	خردمند و بینادل و پاک دست
پی جاودان بگسلاند ز خاک	پدید آورد راه یزدان پاک...
هر آنکس کز اندر زمن درگذشت	همه رنج او پیش من باد گشت
چنین هم یزدان بود ناسپاس	بدلش اندر آید زهر سوهراس

از دوره گشتاسپ به بعد تلقی که از دین نسبت به حکومت و جامعه بود دگرگونی بیشتری یافت. دین برای شاه فقط جنبه آراینده و پالاینده نداشت بلکه پادشاه باید دین را می آموخت و آن را جزو ارکان اصلی حکومتش می ساخت چنانکه در این سخنان زردشت به گشتاسپ مشاهده می کنیم: (۵۱-۴۴/۶۸/۶د)

جهان آفرین گفت بپذیر دین	نگه کن برین آسمان و زمین...
زگوینده بپذیر به دین اوی	بیاموز ازو راه و آیین اوی
نگر تا چه گوید بران کار کن	خرد برگزین این جهان خوار کن
بیاموز آیین و دین بهی	که بی دین ناخوب باشد مهنی
چو بشنید ازو شاه به دین به	پذیرفت ازو راه و آیین به

در دوران گشتاسپ حکومت ایران تضعیف شده بود اختلافات داخلی در دوران حاکمیت زیاد شده بود به گونه ای که سبب معزول شدن لهراسپ شده بود از سوی ایران با همه قدمت و عظمتش و بعد از پیروزی بزرگش بر تورانیان بار دیگر بر اثر عدم تدبیر حاکمان و اختلافات داخلی، زیر دست حکومت تورانی شده بود تا بدان حد که به ارجاسپ باژ و ساو می داد به همین دلیل بعد از زواج اولیه دین زرتشتی، زرتشت به گشتاسپ گفت باژ دادن تو به سالار چین در دین ماهزیر و پسندیده نیست و در خور دین ما نیز نیست: (۹۵/۷۱/۶د)

بترکان نداد ایچ کس باژ و ساو
برین روزگار گذشته بتاو
چون ظهور دین تازه و پیوند آن با دولت برای بهبود اوضاع کشور و تحکیم قدرت پادشاهی ایران مؤثر بود ارجاسپ تورانی بعد از آنکه از ظهور دین تازه و سرکشی گشتاسپ آگاه شده از ایرانیان خواست تا ترک دین تازه کنند حتی در مقابل آن حاضر بود مال و خواسته به ایرانیان بدهد؛ این تلفیق و همبستگی دین و دولت در دوره گشتاسپ از آن روی ضرورت یافت و استوار شد که شاه می بایست از منظر برتری و از بالا به اصلاح امور جامعه و کارها پردازد. برای آنکه تأثیر قدرت و رای خود را بیشتر کند مشروعیتش را از طریق پذیرفتن دینی خاص تقویت می کرد

در اینجا تذکار این نکته ضروری است که در همبستگی دین و دولت که در شاهنامه از دوره گشتاسپ به بعد بدان اشاره یا تأکید شده قدرت سیاسی بر آمده از دین نیست بلکه دین بعد از قدرت سیاسی شکل گرفته یعنی دین بخاطر اعمال نفوذ دستگاه حاکمه و قدرت کارکرد یافته است. در داستان پادشاهی گشتاسپ که دقیقی آن را به نظم آورده همبستگی دین و دولت آشکارتر است می دانیم که دقیقی زرتشتی است و در حقیقت خود را مدافع و وارث آیین زرتشتی عهد ساسانی می شمارد برای این است که می گویند: (د ۶۶/۶ و ۲۳/۶۷-۲۸)

چو گشتاسپ بر شد بتخت پدر	که هم فرّ او داشت و بخت پدر
بسر بر نهاد آن پدر داده تاج	که زبنده باشد بر آزاده تاج
منم گفتم یزدان پرستنده شاه	مرا ایزد پاک داد آیین کلاه
بدان داد ما را کلاه بزرگ	که بیرون کنیم از رم میش گزرگ
سوی راه یزدان بیازیم چنگ	بسر آزاده گیتی نداریم تنگ
چو آیین شاهان بجای آوریم	بدان را بدین خدای آوریم

بعد از دوره گشتاسپ همین سخنان را در شاهنامه از زبان خسرو پرویز به بهرام چوبین می شنویم که می گویند: (۲۸/۹-۳۰۶/۳۱۱)

کنون ایزدم داد شاهنشهی	بزرگی و تخت و کلاه مهی
پذیرفتم این از خدای جهان	شناسنده آشکار و نهان
بدستوری هرگز شهریار	کجا داشت تاج پدر یادگار
ازان نامور پرهنر بخردان	بزرگان و کار آزموده ردان
بدان دین که آورده بود از بهشت	خرد یافته پیر سر زردهشت
که پیغمبر آمد بلهزاسپ داد	پذیرفت زان پش بگشتاسپ داد

و با توجه به همین خاستگاه قدرت بود که کسری در باب خداوند می گفت:

(۲۹/۵۶/۸)

نگهدار تاجت و تخت بلند	ترا بر پرستش بود یارمند
------------------------	-------------------------

و یا فرزند او هر مزد می گفت: (۲۹-۲۸/۳۱۷/۸)

بهرکشوری دست و فرمان مراست توانایی و داد و پیمان مراست
کسی را که یزدان کند پادشا بسنازد. بسدو مردم پارسا
از زمان گشتاسپ به بعد دین پذیرفتن پادشا برای گسترش دین و زنده و فعال
بودن آن اهمیت فراوان یافت چنانکه اسفندیار در باب گشتاسپ به رستم گفت:

(۲۴۷-۲۴۶/۲۳۲/۶)

پذیرفت پاکیزه دین بهی نهان گشت گمراهی و بی رهی
چو خورشید شد راه گیهان خدیو نهان شد بد آموزی و راه دیو
و یا انوشیروان در پاسخ به پرسش موبدی که از او در باب اهمیت دین و پادشاه

پرسیده بود گفت: (۳۸۰۹-۳۸۰۶/۲۷۵/۸)

جهاندار بی دین جهان را ندید مگر هر کسی دین دیگر گزید
یکی بت پرست و یکی پاکدین یکی گفت نفرین به از آفرین
زگفتار ویران نگیرد جهان بگو آنچ رایت بود در نهان
هر آنکه که شد تخت بی پادشا خردمندی و دین نیارد بها

البته اشاره‌ای تاریخی نیز در آن هست که این گسترش دین از سوی حکومت
خصوصاً دین تازه از زمان لهراسپیان به بعد صورت گرفته است. تا اینجا روشن شده
که دین برای گسترش و ادامه حیاتش به پشتیبانی حکومت نیازمند است و حکومت
نیز برای ایجاد تأثیر بیشتر در دلها و تحکیم امور به دین نیازمند است؛ آنگاه پادشاه
بر همین بنیاد و برای نیل به چنان مقصودی قوانین دینی را اجرا می‌کند و قانونهای
کشور را براساس اصول دین پذیرفته شده بنا می‌کند و خود نیز به فرمان و رای دین
گردن می‌نهد و عمل می‌کند منتهی در آغاز این قوانین ساده است برخی کارها را
خوب می‌شمرد و برخی را بد، و پادشا مردم را به کارهای خوب دعوت می‌کند و از
بدیها پرهیز می‌دهد چنانکه در باب کیخسرو آمده است: (۲۰۰۵-۲۰۰۳/۲۵۳/۵)

سپه را بیاراست و روزی بداد یزدان نیکی دهش کرد یاد

همی گفت هر کس که جوید بدی بسپیدی زیاد افره ایزدی
 نباید که باشیید یک تن بشهر گراز رنج یابد پی مور بهر
 ایرانیان در مقابل ارجاسپ تورانی ایستادند و از دین تازه خود دفاع کردند
 لهراسپ، زریر، گرامی، بستور و فرشیدورد از نزدیکان گشتاسپ کشته شدند اما
 همچنان بر دین خودی پای فشردند ساختار همبسته دین و دولت در عهد گشتاسپ
 سبب شده که اسفندیار برای کین خواهی عمویش زریر بگوید: (د ۶۳۸/۱۰۹/۶)
 بدانید یکسبر که روزیست این که کافر پدید آید از پاک دین
 و در باب گشودن رویین دژ که برای نجات خواهرانش از بند ارجاسپیان انجام
 داد با نتیجه گیری مذهبی بگوید:

بمردی من آن باره را بستدم بتان را همه بر زمین برزدم
 برافروختم آتش زردهشت که با مجمر آورده بود از بهشت

(۷۲۱-۷۲۰/۲۶۱/۶)

یا هنگامی که گشتاسپ به گفته گرزم بر اسفندیار خشم گرفته بود و بندش ساخته
 بود جاماسپ برای بازگرداندن اسفندیار به میدان رزم که سخت بدو نیاز بود به او
 گفت: (۲۲۵/۱۲۹/۶)

زکین یا زدین گر نجیبی زجای نباشی پسندیده رهنمای
 و در مقابل پای فشاری اسفندیار برای نیامدن به رزم به او گفت: (۲۳۹/۱۵۰/۶)
 نیاید پسند بهان آفرین که تو دل پیچی ز مهر و زدین

اسفندیار بعد از پیروزی، به پدرش گشتاسپ گفت: (۶۸-۷۱/۲۲۲ و ۲۲۱/۶)

تو دانی که ارجاسپ از بهر دین بیامد چنان با سواران چین
 بخوردم من آن سخت سوگندها بپذیرتم آن ایزدی پندها
 که هر کس که آرد بدین در شکست دلش تاب گیرد شود بت پرست
 میانش یخنجر کنم بدو نیم نباشد مرا از کسی ترس و بیم
 و بخاطر همین نبرد بر سر مذهب بود که لشکر ارجاسپ تورانی بعد از شکست

و گریختن ارجاسپ به زنهار آمدند و به اسفندیار گفتند: (د ۶/۱۱۷/۷۵۸-۷۵۹)

بدین اندر آیم و خواهش کنیم
از ایشان چو بشنید اسفندیار
زردشت پیغمبر برای دستگاه حکومت گشتاسپ همچون دستور و یا مشاوره
نیک تلقی می شد که رای و پند او را شاه به کار می گرفت چنانکه به توصیه او به
ارجاسپ تورانی باژ و ساو ندادند. وقتی رستم سراپرده شاهی را در عهد گشتاسپ
طعن و سرزنش کرد و از زمان کیقباد و کاوس یاد نیک کرد، اسفندیار در مقابل او
خطاب به سراپرده شاهی گفت: (۶/۲۷۱/۸۹۲-۸۹۳)

کنون مایه دار تو گشتاسپ است
نشسته بیک دست از زردهشت
بپیش وی اندر چو جاماسپ است
که بازند و است آمدست از بهشت
در دوره ساسانیان همبستگی دین و دولت بیشتر شد و جدایی ناپذیر گشتند
چنانکه سر سلسله ساسانیان اردشیر بابکان گفته است: (۷/۱۸۷/۵۵۸-۵۶۲)

چو بر دین کند شهریار آفرین
نه بی تخت شاهیت دینی بی پای
برادر شود شهریاری و دین
نه بی دین بود شهریاری بجای
بر آورده پیش خرد تافته
نه از پادشاهی نیاز است دین
چنین پاسبانان یکدیگرند
تو گویی که در زیر یک چارند
و تا آن حد پیش رفت که شاهی و پیغمبری یکی شمرده شد چنانکه وقتی
ماهوی به آسیابان گفت که سر یزدگرد را جدا کند رادوی به او گفت: (۹/۳۵۵/۵۳۴-۵۳۶)

چنان دان که شاهی و پیغمبری
ازین دو یکی راهمی بشکنی
دو گوهر بود در یک انگشتری
روان و خرد را بسا افگنی
مشو بدگمان با جهان آفرین
یا شایه سایه یزدان شمرده می شد چنانکه مهتران و مبدان به پرویز گفتند:

(۹/۲۱۷/۳۴۸۲-۳۴۸۳)

بهی آن فزاید که تو به کنی مه آن شد بگیتی که تو مه کنی
 که هم شاه و هم موبد و هم ردی مگر بر زمین سایه ایزدی
 اسکندر هم به کید هندی نامه نوشت و آفرین کرد بر کسی که "بداند که ماتخت را
 مایه ایم / جهاندار پیروز را سایه ایم" (۲۳۹/۲۰/۷). همراهی و همراه نبودن با پادشاه در
 آغاز گناه محسوب می شد چنانکه لهراسپ در آغاز پادشاهی خود گفت:
 (۳۰۷۹/۴۱۷/۵)

گنهکار باشد بیزدان کسی که اندرز شاهان ندارد بسی
 اما در دوره بعد دشمنی با خدا محسوب می شد و دشمنی و نافرمانی شاه نزد
 خداوند نافرمانی و گناه بود چنانکه اسفندیار به رستم گفت دسبت و پای به بند بده
 آنگاه نزد شهریار از تو تعریف می کنم و
 از آن پس که من تاج بر سر نهم جهان را بدست تو اندر نهم
 نه نزدیک دادار باشد گناه نه شرم آیدم نیز از روی شیاه
 (۵۰۴-۵۰۳/۲۲۸/۶)

یا آنکه گردوی برادر بهرام چوبینه که در سپاه پرویز بود به بهرام بخاطر آنکه
 می خواست تخت شاهی را از ساسانیان بگیرد گفت: (۱۸۱۱/۱۱۶/۹)

تو هم دشمن و بدتن و ریمنی جهان آفرین را بدل دشمنی
 پرویز به بهرام در باب مخالفتش با او گفت: (۲۲۲/۲۳/۹)
 گنهکار یزدانی و ناسپاس تن اندر نکوهش دل اندر هزاس
 پرویز در باب بهرام می گفت: (۱۷۹-۱۷۵/۲۱/۹)
 بدیده ندیدی مر او را بدست کجا در جهان دشمن ایزدست...
 چو بفریفت چوبینه را نره دیو کجا بیند او راه گیهان خدیو

و این همبستگی باعث شده بود که در باب طغیان علیه شاه و ریختن خون او در
 دلها بیمی ایجاد شود چنان کاری را موجب خشم خداوند می شمردند چنانکه موبد

پایان عهد ساسانی به ماهوی که قصد جنگ و کشتن یزدگرد کرده بود گفت:

(۶۱۹-۶۱۸/۳۶۱/۹)

اگر شاه ایران شود دشمنت ازو بد رسد بنی گمان بر تنت
وگر خون او را بریزی بدست که کین خواه او در جهان ایزدست
نیز سرپیچی از فرمان شاه سرپیچی از یزدان تلقی می شد که زمان فرد سرکشن را
به سر می آورد.

بربتم چنین گفت اسفندیار که تا چند گویی سخن نابکار
مرا گویی از راه یزدان بگرد ز فرمان شاه جهانیان بگرد
که هر کو فرمان شاه جهان بگردد سر آید بدو بر زمان
(۱۳۶۸/۳۰۳/۶-۱۳۷۰ نیز ر.ک. ۳۸۹۲/۲۴۲/۹) پرستیدن شهزبیری راه دین است و دشمنی
با او کاری آهرمنی است چنانکه بوزرجمهر گفته است: (۱۵۰۳-۱۵۰۱/۱۴۳/۸)

پرستیدن شهزبیر زمین نجوید خردمند جز راه دین
نباید فرمان شاهان درنگ نباید که باشد دل شاه تنگ
هر آن کس که بر پادشادشمنتت روانش پرستار آهرمنست
و اطاعت از شاه و یزدان سبب آرامش دل است چنانکه از دشیر نابک در پندهای
خود می گوید دل را به چهار چیز آرام دارید که از آن خوبی و سودمندی است و بعد
از آرم خدا می گوید: (۴۹۳-۴۲۹/۱۸۳/۷)

دگر داد دادن تن خویش را نگه داشتن دامن خویش را
بفرمان یزدان دل آراستن مرا چون تن خویشتن خواستن
و نافرمانی از شاه نادیده گرفتن هنری است که یزدان داده است چون هنر داده تا
انسان برای شاه کار و خدمت کند چنانکه هر مزد وقتی از کار بهرام چوبین آگاه شد که
از گنجهای خاقان چیزی را برای خود برداشته و خاقان را نیز تازیانه زده است
نامه ای به او نوشت و گفت: (۱۳۶۴-۱۳۶۲/۳۹۷/۸)

ندانی همی خویشتن را تو باز چنین از بزرگان شدی بی نیاز

هنرها ییزدان نبینی همی بچرخ فلک بر نشینی همی
 زفرمان من سر بیچیده‌ای دگرگونه کاری بسیجیده‌ای
 همبستگی دین و دولت تا قبل از پادشاهی لهراسپ و گشتاسپ کم رنگ بود و در
 روابط زیردستان با شاه تأثیر کمی داشت و همچون تکیه گاه و نیرویی برای آنان بود
 مثل آنکه هجیر هنگام نبرد به نام خدا و به بخت شاه جنگ می کرد:

هجیر دلاور بکردار شیر بروی سپهرم در آمد دلیر
 بنام جهان آفرین کردگار بخت جهاندار با شهریار
 یکی تیغ زد بر سر و ترگ اوی که آمد هم اندر زمان مرگ اوی
 (۱۹۲۲-۱۹۲۳/۱۹۷/۵)

و یا گرگین نیروی یزدان را با بخت شاه همراه می دید:

بنیروی یزدان که او بد پناه بسپروز بخت جهاندار شاه
 چو پیروز برگشت مرد از نبرد درفش دلفروز بر پای کرد
 (۱۹۶۲-۱۹۶۱/۱۹۹/۵)

و برای کهنران شاهی، نیروی یزدان با فرمان شاه همراه بود چنانکه رستم بعد از
 مرگ سهراب به کاوش گفت، (۱۰۲۸/۲۴۶/۲) -

زواره سپه را گذارد براه بنیروی یزدان و فرمان شاه
 یا گودرز گفت: (۱۲۸۲/۱۵۸/۵)

بنیروی یزدان و فرمان شاه بخون غرقه گردانم این رزمگاه
 اما در مراحل پیچیده تر دین و دولت با هم تا آنجا پیوند می یابند که نیرومند
 شدن یکی، سبب کمال و بی آهو شدن دیگری است چنانکه در عهد نوشیروان:
 بدانندگان گفت شاه جهان که با کیست این دانش اندر نهان
 کنزو دین یزدان بنیرو شود همان تخت شاهی بی آهو شود

(۱۳۷۱-۱۳۷۰/۱۳۵/۸)

و همبستگی دین و دولت نهادینه و سنت می شود به طوری که شاه جدید وقتی بر تخت می نشیند به پیروی خود از فره و دین تأکید می کند مانند اردشیر شیرازی که گفت: (۵/۲۳۹/۹)

بر آیین شاهان پیشین رویم همان از پس فره و دین رویم
یا بهرام گور که پیش از او گفته است: (۲۵/۳۰۶/۷)

بران دین زرتشت پیغمبرم زراه نسیاکان خود نگذرم
و در درمهای شاه نیز تأثیر و تجلی یافت چنانکه یزدگرد سوم یکسوی درمهای خود را به نام یزدان زده بود و دیگر سوی افسر و چهر خود را نگاریده بود (۳۴۵/۹) و (۴)۹-۴۱۷/۳۴۶

از آغاز شاهنامه چنانکه قبلاً آورده ایم دشمن و مخالف رادیو و اهریمن می خواندند یا "بددین" می نامیدند: (۳۳۷/۱۵۸/۱)

چو بشنید مهرباب کرد آفرین بدل زال را خواند ناپاک: دین
در دوره های بعد نیز باز دشمن رادیو و اهریمن می خواندند اما پادشاهان مخالفان خود را به کمک دین و به بهانه بد دینی نابود می کردند و بازار تهمت های دینی رواج یافته بود بهترین مصداق و نمونه آن کشتن مزدکیان توسط کسری در عهد پدرش قباد بود که چون مزدک در مباحثه با موبدان فرو ماند همه مزدیکان و مزدک را نابود کردند؛ یا مثال این سخنان پرویز به بهرام چوبین: (۴۰۸-۴۰۲/۳۴/۹)
و چنانکه در بیت آخر از سخنان پرویز آمده مجازات اخروی نیز برای دشمن و نافرمان نسبت به پادشاه قائل می شدند همچنانکه اسفندیار نیز به رستم گفت اگر من از شهریار سرپیچی کنم.

بدین گیتی اندر نکوهش بود همان پیش یزدان پژوهش بود
دو گیتی برستم نخواهم فروخت کسی چشم دین را بسوزن، ندوخت
(۵۶۱-۵۶۰/۲۵۱/۶)

همچنین اسفندیار می‌گفت: (۹۱۸-۹۱۷/۲۷۳/۶)

همه رنج و تیمار ما باد گشت همان دین زردشت بیداد گشت
 که گوید که هر کبوتر فرمان شاه بسپجد بدوزخ بود جایگاه
 البته در آغاز نیز اعتقاد بر این بود که خشم شاه سبب می‌شود که کسی که پیمان
 شاه را شکسته به دوزخ برود چنانکه سام گفته است: (۴۶-۴۵/۹/۲)

گر آمرزش کردگار سپهر نیابید و از نوذر شاه مهر
 بدین گیتی اندر بود خشم شاه بسرگشتن آتش بود جایگاه
 در آغاز که نبرد بر سر خوبی و بدی بود یک سوی سپاه تیرگی و بدی قرار
 داشت و سوی دیگر، سپاه نیکی و روشنایی و پاکی بود اگر کسی در رزمگاه بر سر
 دفاع از خوبی و نیکی کشته می‌شد پالوده و پاک از گناه می‌گشت و به بهشت
 می‌رفت چنانکه هنگام رزم منوچهر با لشکر سلم و تور، خروشی از پیش سپاه
 منوچهر برآمد که می‌گفت: (۷۰۵/۱۲۱/۱)

کسی که شود کشته زین رزمگاه بهشتی بود شسته پاک از گناه
 یا کیخسرو هنگام خواستن کین سیاوش گفت: (۱۳۰-۱۲۹/۱۶/۴)
 هر آن خون که آید بکین ریخته گنهکار او باشد آویخته
 و گبر کشته آید کسی زین سپاه بهشت بلندش بود جایگاه
 از دوره گشتاسپیان به بعد قائل به این شدند که کسانی که بر سر دفاع از دین
 حکومت کشته شوند به بهشت می‌روند چنانکه گشتاسپ در باب زیر که در جنگ
 با ارجاسپ تورانی کشته شده بود گفت: (د ۶۴۵-۶۴۴/۱۰۹/۶)

بدین خدا ای گو اسفندیار بجان زیر آن نبرده سوار
 که آید فیرو او کنون در بهشت که من سوی لهراسپ نامه نوشت
 و پیروزی در جنگ خواست خدا تصور شد آن هم بخاطر داشتن دین خاص؛
 مثل آنکه گشتاسپ بعد از شکست دادن ارجاسپ تورانی گفت: (د ۸۱۳/۱۲۱/۶)
 بنفرین شد ارجاسپ ناآفرین چنین است کار جهان آفرین

و میزان نفوذ موبدان در حکومت فزونی یافت تا به حدی که از شاه در باب مسائل دینی پرس و جو می‌کردند مثل پرسش موبد از کسری در باب خداوند و رابطه انسان با او تلفیق دین و دولت در دوره‌های بعد نیز ادامه یافته است و در اذهان جایگیر شده چنانکه حتی در نظر فردوسی، شاهی که بتوان چنان تلفیقی ایجاد کند مطلوب و خواستنی است، فردوسی بعد از آنکه شاهنامه را پیوسته و به نظم آورده است می‌گوید: (۴۰-۳۹/۲۳۷/۵)

همی داشتیم تا کی آید پدید جوادی که جودش نخواهد کلید
نگهبان دین و نگهبان تاج فروزنده افسر و تخت عاج

و آن ویژگی را در محمود غزنوی یافته بود که "هم نگهبان دین بود هم نگهبان تاج"، محمود کسی بود که می‌گفت "من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جهان و فرمطی می‌جویم و آنچه یافته آید و درست گردد، بردار می‌کشند." (ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی، ۱۳۷۱، ص ۲۲۷) البته محمود غزنوی با توجه به عقاید مذهبی اش با فردوسی برخورد کرد و به شایستگی، نبوغ و هنر فردوسی توجهی نکرد؛ فردوسی را چون شیعه بود چنانکه باید نتوانست البته علت‌های دیگری نیز دخیل بود.

همبستگی دین و دولت بر روابط دستگاه حاکمه با بیگانگان نیز تأثیر داشت به داستان اختلاف و نبرد گشتاسپ با ارجاسپ تورانی پیش از این اشاره کرده‌ایم تکرارش نمی‌کنیم؛ پیش از آن وقتی گشتاسپ از دست پدرش لهراسپ آزرده شده بود می‌خواست نزد شاه هند برود به او گفتند که ستاره‌شناسان،

باخترت گویند کیخسروی بشاهی بتخت مهبی بر شوی
کنون افسر شاه هندوستان بپوشی نباشیم همداستان
ازیشان کسی نیست یزدان پرست یکی هم ندارند با شاه دست

(۸۸-۸۶/۱۳/۶)

که بیت آخر بیان کننده همبستگی دین و دولت و تأثیر آن در روابط با بیگانگان است و متعلق به پیش از ظهور زردشت است اما با توجه به اینکه داستان در باب گشتاسپ است ممکن است با توجه به تلفیق های بعدی حکومت و مذهب و تأثیر آن بر نقل تاریخ و متون کهن، چنان استنباطی صورت گرفته باشد تا یزدان پرستی را با دوستی و هم پیمانی با شاه یکی بدانند. قیصر روم پرویز را در رسیدن به تخت شاهی یاری کرد و دخترش مریم را نیز بدو داد قیصر درخواست و آرزویش را از پرویز به صورت نامه ای به او گفت و از او خواست تا صلیبی را که ایرانیان هنگام حمله به روم به غنیمت برده بودند برای قیصر باز پس بفرستد؛ پرویز خود را مدیون قیصر می دانست و احياناً همچنان در عرصه منازعات داخلی و خارجی به او نیازمند بود اما بخاطر همبستگی دین و دولت و نفوذی که ارباب دین و موبدان در قدرت داشتند مجبور بود در مقابل قیصر طفره برود چنانکه در ابیات زیر ملاحظه می شود: (۳۳۲۷-۳۳۲۴/۲۰۸/۹)

همان دار عیسی نیرزد برنج	که شاهان نهادند آن را بگنج
از ایزان چو چوبی فرستم بروم	بخندد بما بر همه مرز و بوم.
بموبد نماید که ترسا شدم	گر از بهر مریم سکوبا شدم

و یک بار پیش از این نیز پرویز دچار همین مشکل شده بود و آن وقتی بود که قیصر برایش هدایایی فرستاده بود که از جمله آنها یکی جامه جاثلیقان روم بود و پرویز می دانست که آن جامه با آیین دهقانی (ایرانی) مطابق نیست و می اندیشید که:

چو بر جامه ما چلیپا بود	نشست اندر آیین تریسا بود
و گر خود نپوشم بیازارد اوی	همانا دگرگونه پندارد اوی
و گر پوشم این نامداران همه	بگویند کاین شهریار رمه
منگر کز پی چیز ترسا شدست	که اندر میان چلیپا شدست

(۲۰۹۴-۲۰۶۱/۱۳۱/۹)

با رای زنی رهنمای خود آن را پوشید اما وقتی در خوان نشسته بود به شیوه زردشتیان واژ و برسم بدست گرفته بود که نیاطوس فرستاده و برادر قیصر از دیدن این دوگانگی برآشفته و:

همی گفت واژ و چلیبا بهم زقیصر بود بر مسیحا ستم

(۲۰۷۸/۱۳۲/۹)

که خال پرویز بندوی نیز بر آشفته و با پشت دست به روی نیاطوس زد و باعث درد سر پرویز شد چون پرویز به سنجختی و با زحمت بسیار توانست نیاطوس را خرسند کند و قیصر را راضی نگه دارد، البته همیشه بر درستی دین زردشتی تأکید می کرد و بر آیین مسیحی خرده می گرفت حداقل بر سر جمع چنان می نمود لیکن از سوی دیگر به قیصر اطمینان می داد که دخترش مریم همچنان بر دین مسیح است:

(۳۳۴۵-۳۳۴۴/۲۰۸/۹)

بدین مسیحا بکوشد همی سخنهای ما کم نباشد همی

همبستگی دین و دولت در عرصه داخلی نیز مشکلاتی پیش می آورد، مثل آنکه اردشیر بابک در باب اهمیت و لزوم همبستگی دین و دولت به فرزندش شاپور پندها داد آنگاه این سخن را گفت: (۶۰۹/۱۸۹/۷)

نباید که باشی فراوان سخن بروی کسان پارسائی مکن

که از عواض و مشکلات پیوند دین و دولت است چون وقتی این دو به هم بسته باشند بسیاری از بی دینان به ریا اظهار پارسایی می کنند و بدان وسیله ممکن است به مراتبی نیز دست یابند بدون داشتن شایستگی آن، که باعث تباهی کارها و حتی دین می شود. مشکل دیگر نوع برخورد با اقلیت هاست چنانکه موبدان زرتشتی نسبت به تساهل کسری با اقلیت های جهود و ترسا به او اعتراض می کردند:

(۳۷۷۹-۳۷۷۷/۲۷۳/۸)

دگرگفت کای شهریار بلند که هرگز مبادا بجانت گزند

جهودان و ترسا ترا دشمنند دو رویند و با کیش آهرمنند

چنین داد پاسخ که شاه سترگ ابی زینهارى نباشد بزرگ
 نیز ممکن بود با توجه به دین افراد با آنان برخورد شود نه براساس حقایق و
 واقعیتها چنانکه چون رستم نسبت به دربار گشتاسپ اظهار بندگی و کهنتری نکرده
 بود و احیاناً بر دینی غیر از دین رسمی زردشتی بود گشتاسپ از اسفندیار خواست
 تا به سیستان برود و رستم را در بند کند و نزد او ببرد؛ اسفندیار به پدرش گفت تو از
 رسم کهن دور مانده‌ای که چنین می‌گویی و خدمات رستم را یادآور شد و گفت
 رستم:

نه اندر جهان نامداری توست	بزرگست و با عهد کیخسروست
اگر عهد شاهان نباشد درست	نباید زگشتاسپ منشور جست
چنین داد پاسخ باسفندیار	که‌ای شیر دل پر هنر نامدار
هر انکس که از راه یزدان بگشت	همان عهد او گشت چون باد دشت

(۱۲۷-۱۲۴/۲۲۵/۶)

خود اسفندیار نیز علی‌رغم این آگاهی و تصورش، بخاطر رعایت فرمان پادشاه
 که فرمان دین نیز تلقی می‌شد به نبرد رستم رفت.

منابع:

- ۱- شاهنامه فردوسی براساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ دوم، تهران، دفتر نشر داد، ۱۳۷۴. (از راست به چپ شماره نخست شماره جلد است اگر حرف "د" قبل از آن آمده باشد نشان می‌دهد که از هزار بیت دقیقی است بعد از شماره جلد یک خط کج آمده آنگاه شماره صفحه نقل شده بعد از آن نیز یک خط کج آمده سپس شماره ابیات ذکر شده است.)
- ۲- بهار، مهرداد؛ پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و دویم)؛ چاپ اول، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۵.
- ۳- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسن؛ تاریخ بیهقی؛ تصحیح علی اکبر فیاض؛ چاپ سوم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۱.
- ۴- پرهام، باقر؛ "مبانی و کارکردهای شهریارى در شاهنامه و... تن پهلوان و روان خردمند؛ ویراسته شاهرخ مسکوب، چاپ اول، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴.
- ۵- خالق مطلق، جلال؛ گل‌رنجهای کهن؛ به کوشش علی دهباشی، چ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲.
- ۶- رضاقلی، علی؛ جامعه‌شناسی خودکامگی (تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش)؛ چاپ هشتم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.